

معرفی کتاب «تقلید و خلاقیت در غزل» (استقبال از فغانی)

همه چیز درباره یکی از نیاکان سبک هندی



امیر معزی
فغانی را معرفی می‌کند

کتاب «تقلید و خلاقیت در غزل» کتاب شریفی است. از آن کتاب‌هایی است که انسان هنگام خواندنش کاملاً احساس می‌کند که زمان فراوان و البته با کیفیتی صرف تالیف و ترجمه آن شده است. کتابی است که به خواننده احترام می‌گذارد و فروتنانه، مطالب فراوانی به او می‌آموزد. و با اینکه در نگاه نخست اثری تخصصی ویژه دانشجویان و استادان رشته ادبیات فارسی به نظر می‌رسد، مطالب خود را آن قدر سلیس، روان، منطقی و ساده فهم عرضه می‌کند که می‌تواند هر خواننده علاقه‌مندی را به خود جذب کند. و شاید از همه مهم‌تر، با اینکه اثری ترجمه‌ای است، رنگ و بوی یکی اثر تالیفی را دارد. آن هم با زبانی استوار، تندرست، بی‌دست‌انداز، و سرشار از عبارات و کنایات اصیل فارسی. در ادامه، ضمن مرور گذرای کتاب، به چند نکته پیرامون ترجمه آن می‌پردازم.

کتاب شش فصل دارد. در فصل نخست، نویسنده، با مراجعه به سیزده تذکره (با همان شرح حال شاعران) که قدیمی‌ترین آن‌ها «مجالس النقایس» (۸۹۶ هجری قمری) است و جدیدترینشان «ریاض العارفین» (۱۲۶۰ هجری قمری)، تلاش می‌کند پرتوهای بر زندگی فغانی، این شاعر متوفی به ۹۲۵ هجری قمری و موضوع اصلی کتاب، بنیاباند. در فصل دوم، با عنوان «شعر به مثابه زندگی نامه و فغانی‌های مدرن»، نویسنده به سراغ سه پژوهشگر معاصر (یک ایرانی و دو غیرایرانی) رفته و آثار آن‌ها پیرامون فغانی را نخست مرور، و سپس نقد می‌کند. نویسنده، در بخش پایانی فصل دوم، با عنوان «به سوی روش جایگزین»، روش خود برای رسیدن به اطلاعات زندگی نامه‌ای شاعر به کمک اشعار او را تشریح می‌کند. فصل سوم به تأثیرپذیری فغانی از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هجری قمری) و تحلیل چند شعر از این دو شاعر پارسی‌گوا اختصاص دارد. در فصل چهارم، با عنوان «گسترش شعر و تحکیم سنت در قرن نهم»، وضعیت شعر فارسی در دوره تیموری-ترکمنی (از ۸۰۰ تا ۹۲۵ هجری قمری که سال وفات فغانی است) تشریح شده و پدیده «تقلید ادبی»، به روشنی، تعریف و تحلیل می‌شود. فصل پنجم، با عنوان «تقلید هنری و خلاقیت در شعر دوره صفوی-مغولی» به بررسی تأثیر فغانی بر شاعران پس از خود، در دوره تاریخی از ۹۷۸ تا ۱۰۸۷ هجری قمری، می‌پردازد. به عنوان نمونه، در صفحه ۲۷۲، می‌خوانیم که در دیوان صائب تبریزی بیش از صد و پنجاه جوابیه به شعرهای فغانی وجود دارد. در این فصل، نویسنده به تحلیل پنج غزل از پنج شاعر آن دوره که به استقبال فغانی رفته‌اند (یعنی غزلی در همان وزن غزل فغانی یا همان ردیف و قافیه سروده‌اند) می‌پردازد. و بالاخره، در فصل ششم و پایانی کتاب که عنوان «تقلید و سه دیدگاه درباره میراث شعری فغانی» را برایشانی دارد، نویسنده به بررسی چند «رشته غزل» می‌پردازد که در بین سرایندگان آن‌ها هم شاعرانی قبل از فغانی هستند و هم شعری پس از او. بدین ترتیب، بحث تأثیر و تأثر - یا، به قول فرنگی‌ها، 'influence on' یا 'influence by' - فغانی، به شکل جامع و کاملی بررسی می‌شود.

به نظر حقیر، در خلال مطالعه کتاب «تقلید و خلاقیت در غزل»، می‌توان به چند ویژگی نویسنده‌ای بی‌پرو، ویژگی نخست حوصله ستودنی ایشان و پرهیز از تبلیلی پژوهشی است. نمونه‌های تأییدکننده این ادعا در متن کتاب فراوان‌اند. به عنوان مثال، ایشان سیزده منبع تاریخی مختلف پیرامون زندگی شاعر را که حداقل ۸۹۶ تا ۱۳۶۰ هجری قمری نوشته شده‌اند بررسی کرده و در مورد بعضی از آن‌ها که نسخه چاپی یا تصحیح شده مناسبی وجود نداشته به نسخه خطی مراجعه کرده است. این درنگ درخور یک کار پژوهشی ارزشمند را می‌توان در بخش‌هایی که نویسنده به نقل و شرح شماری از غزلیات فغانی و نیز غزلیاتی که او به استقبال آن‌ها رفته یا در آن‌ها به استقبال او رفته‌اند دید. شاخصه دوم دقت مثال‌زدنی نویسنده در استفاده از منابع یا همان «ارجاع» است. به عنوان نمونه، در صفحه ۱۱۹ آورده است که فلان پژوهشگر در انتخاب مثال هایش گزینشی عمل کرده و بدون اینکه اعلام کند، تصرافی در متن اصلی منبع اعمال کرده است. این جمله نشان می‌دهد که نویسنده به نقل آن پژوهشگر از فلان منبع بسنده نکرده و خودش منبع اصلی را دیده است.

همچنین، نویسنده کتاب، در بخش‌هایی که قصد تصرف در بخشی از یک منبع را دارد، به طور شفاف، این تغییر را «اعلام کرده» و «صداقت پژوهشی» را با یاس می‌نهد. ویژگی سوم که پیش از این نیز متذکر آن شدم احاطه نویسنده بر مبانی نظری تحقیق و مکاتب ادبی است. به عنوان نمونه، در صفحه ۹۸ می‌خوانیم که فلان پژوهشگر چهارچوب نظری پژوهشش را از مکتب رمانتیک اوایل قرن ۱۹ انگلستان اقتباس کرده است. جمع بندی خلاصه و مفید پژوهش‌های پیشینیان آخرین نکته‌ای است که در این بخش به آن اشاره می‌کنم. به عنوان نمونه، در صفحه ۹۶ آمده است: پژوهشگر نخست فغانی را شاعری رمانتیک، سرخورده و دارای احساسات ناب می‌داند. محقق دوم او را آشوبگری انقلابی می‌بیند که علیه قرارداد‌های ادبی و اجتماعی قاسد مبارزه می‌کند، و بالاخره، در نگاه پژوهشگر سوم، فغانی مطرودی اجتماعی و بدبین است که در پایان عمر با گرویدن به تصوف رستگار می‌شود.

و اما ترجمه، همان‌طور که در آغاز جستار عرض کردم، این کتاب به گونه‌ای ترجمه شده است که، اگر کسی به جلد آن توجه نکند و نام غیرایرانی نویسنده را نبیند، چنین احساس می‌کند که در حال خواندن کتابی از یک مؤلف فارسی‌زبان است. نثر روان و سبب‌راست، نحوه شدت فارسی‌شده و قاعده‌مند، و استفاده از واژگان ادبی و درخور یک متن مرتبط با یک شاعر قرن نهم هجری، همگی، مؤید این موضوع‌اند. و نیز آبتابی بر این مدعا که «ترجمه هنر است». اجازه دهید این جستار را با نقل نمونه‌هایی از واژه‌گزینی دقیق مترجمان محترم تمام کنم: «اغراض جمال شناسانه» (صفحه ۵)، «بیانی منقح‌تر» (صفحه ۱۵) (از ریشه «تنقیح» به معنای «بیرون کردن مغز از استخوان» و در معنای اصطلاحی- «پیراستن متن یا کلام از چیزهای اضافی و زائد»)، «درون‌اندیش» (صفحه ۱۸)، «وسمت» (صفحه ۳۹) (به معنای «ریمل» امروزی)، «خرداندیشی» (صفحه ۶۷)، «عُث و سَمین» (صفحه ۷۱) («عُث»

یعنی «لاغر» و «سمین» به معنی «چاق»، که در کنار هم معنایی کنایی دارند، «خوب‌وید» یا «همه‌چیز»، «میدان داران» (صفحه اصلی صحنه ادبیات» (صفحه ۲۵۸

«تقلید و خلاقیت در غزل» (استقبال از فغانی)، نوشته‌ای از لوزنسکی، ترجمه علی خزاعی فر و سید مهدی زرقانی، نشر فرهنگ معاصر، ۴۲۲ صفحه، ۶۸۰ هزار تومان.

شهریار

شبه‌ها یا کتاب [۱۸]
شهریار NEWS.IR
۱۰



فرهنگ و ادبیات



علی باقریان

● به‌جاه‌اندر افتاد و بشکست پست^[۱]
شد آن نیک‌دل مرد یزدان پرست
● پس ابلیس وارونه^[۲] آن ژرف‌چاه
به خاک اندر آگند^[۳] و بشپرد^[۴] راه

● به هر نیک و بد شاه آزاد مرد
به فرزند بر^[۵] نازده باد سرد^[۶]
● همی پروریدش به ناز و به رنج
بدو بود شاد و بدو داد گنج

● چنان بدگهر شوخ فرزند^[۷] اوی
نخست از ره شرم پیوند اوی^[۸]

۱- بشکست پست: تکه تکه شد و جان ۵۱۵-۲ شد: رفت، درگذشت. ۳- وارونه: بدبخت، شوم. ۴- اندر آگند: پر کرد. ۵- بشپرد: طی کرد. «بشپرد راه» یعنی «رفت». ۶- باد سرد: قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می‌آورده‌اند؛ یک بار پیش از کلمه یا عبارت و یک بار پس از آن. «به فرزند بر»، «مجموعاً یعنی «بر فرزند». ۷- باد سرد: سخنی که با سرزنش و نکوهش همراه باشد. ۸- شاه آزاده و جوانمرد و نژاده که در هیچ حال فرزند را سرزنش و نکوهش نکرده بود. (دو بیت بعد مکمل این بیت‌اند). ۹- بدگهر شوخ فرزند: فرزند شوخ بدگهر، فرزند بی‌شرم و گستاخ بدنژاد و بدسرشت. ۱۰- شرم نکرد که نسبت خویشاوندی او را در نظر بگیرد و پاس بدارد.

چشم ابر گریان شد، روی باغ خندان

وصف فروردین در شعر شاعران سبک خراسانی

علی باقریان

بازخوانی

یکی از ویژگی‌های شعر سبک خراسانی، که سبک غالب شاعران سده‌های چهارم و پنجم هجری است، وصف طبیعت است؛ چه به عنوان هدف شعری مستقل، چه به عنوان مقدمه‌ای بر قصیده مدحی که قالب محبوب ایشان بود. مشهورترین سخنگویان این سبک، از رودکی گرفته تا فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و مسعود سعدسلمان، همه، به طبیعت توجه داشته‌اند و آن را دستمایه آفرینش قرار داده‌اند. اما، از آنجا که بیشتر این شاعران دم را غنیمت می‌شمردند و اهل خوشباشی بوده‌اند، روشن است که طبیعت را نیز با همین نگاه می‌نگریسته‌اند و برای همین می‌خواستند، و شورانگیزترین و فرح‌بخش‌ترین جلوه طبیعت که بایست آن را مغتنم شمرد، بهار است. این است که شاعران مذکور، از طبیعت و آنچه بدان منسوب است، بیشتر به این فصل نظر داشته‌اند؛ به ویژه به فروردین که طبیعت بهار است. برای درک نوع نگاه شاعران سبک خراسانی به این موضوعات، هیچ‌کاری سودمندتر از خواندن اشعار آن‌ها نیست.

فرخی سیستانی

ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر که بیاراست همه روی زمین را به گهر یا مگر زین نم پیوسته زمین گوهر زاد همچو زایب صدف از باران پاکیزه دُرُر ابر فروردین هرروز همی بارد دُرُ و آن همی کردد گوهر به دل خاک اندر کرم کز تو^[۱] پریشم کند آن نیست عجب چه عجب از زمی^[۲] ار دُر دهد و گوهر بر هر هرکه از خانه به دشت آید چندان که رُود بر گهر پای نهد چون سپه اسکندر باغ چون مجلس کسرا شده پُر حور و پری راغ^[۳] چون نامه مانی^[۴] شده پُر نقش و صُور روز نوروز است امروز و چو امروز گذشت کس بدین در نرسد تا نرسد سال دگر

منوچهری دامغانی

ابر آذاری^[۵] برآمد از کران کوهسار باد فروردین بچینیید از میان مُرغزار^[۶] این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار و آن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار این یکی گویا چرا شد نارسیده چون مسیح؟ و آن یکی بی‌شوی چون مریم چرا برداشت بار؟ ابر دبیادوز دبیادوز دوازده اندر بوستان باد عنبرسوز عنبر سوزد اندر لاله زار این یکی سوزد ندارد آتش و مجمر^[۷] به پیش و آن یکی دوزد ندارد رشته و سوزن به کار ناله^[۸] مشک است هرج آن بنگری در بوستان دانه دُر است هرج آن بنگری در جویبار

[۱] تود، توت.

[۲] زَمی، زمین.

[۳] راغ، صحرا.

[۴] نامه مانی: کتاب پرنقش و نگار مانی، پیامبر نقاش، که «ارژنگ»، نام داشت.

[۵] آذار، ماه اول بهار.

[۶] مُرغزار، سبزه‌زار.

[۷] مجمر، آتشدان.

[۸] ناله، کیسه ماندنی زیر شکم آهوی نر که حاوی مشک است.

درباره «ارزان خورها»، اثر توماس برنهارد

بازنمایی زوال انسانی در جامعه پسا جنگ

می‌کند که حال و هوای پوسیدگی و رکود جامعه اتریش را بازتاب می‌دهد؛ فضایی که نقد‌های برنهارد به فرهنگ پس از جنگ اتریش را در خود جای داده است.

در «ارزان خورها»، انزوا تجربه‌ای دوگانه است. هم بیرونی و هم درونی. کالر به شدت تنهاست؛ او در انزوا زندگی می‌کند و تنها به تماشای ارزان خورها شهرت داشت، یکی از جسورترین صداها در ادبیات آلمانی زبان به شمار می‌آید و «ارزان خورها» بسیاری از درون‌های ما و ویژگی‌های سبکی او را در خود جای داده است. این داستان کوتاه، با طنز تلخ و زبان خاص و موزونش، به وضوح نقدی است بر یاکاری، شکست‌نهادها، و زوال روابط انسانی در جامعه‌ای که اخلاق خود را دست داده است.

«ارزان خورها» به داستان کالر، یک پایگان سابق، می‌پردازد که در آپارتمانی نزدیک به یک پارک عمومی زندگی می‌کند؛ جایی که چهار پیرمرد، معروف به «ارزان خورها»، هرروز جمع می‌شوند و غذای ارزان قیمت می‌خورند. کالر، که ابتدا از روی کنجکاوی و سپس از روی وسواس به آن‌ها توجه می‌کند، شروع به مشاهده این افراد و سپس دوستی با آن‌ها می‌کند؛ او مجذوب وجود آن‌ها و نماد‌هایی می‌شود که برای زندگی او و جامعه اطرافش به همراه دارند.

داستان در سالن‌بزرگ می‌گذرد؛ شهری که توماس برنهارد با آن پیوندی عمیق داشت. اما این شهر در داستان به عنوان یک منطقه دلگیر و ساکن به تصویر کشیده شده است. نه به عنوان مقصدی زیبار آلب. در واقع، فضای داستان به صورت کاراکتری مستقل عمل

«ارزان خورها»، نوشته توماس برنهارد، داستانی کوتاه اما سنگین است که به کاوش در ویرانی اجتماعی، یأس وجودی و حس بیگانگی عمیق در روان اتریشی‌های پس از جنگ می‌پردازد. برنهارد، که به دلیل نقدهای تند و گزنده‌اش به جامعه اتریش شهرت داشت، یکی از جسورترین صداها در ادبیات آلمانی زبان به شمار می‌آید و «ارزان خورها» بسیاری از درون‌های ما و ویژگی‌های سبکی او را در خود جای داده است. این داستان کوتاه، با طنز تلخ و زبان خاص و موزونش، به وضوح نقدی است بر یاکاری، شکست‌نهادها، و زوال روابط انسانی در جامعه‌ای که اخلاق خود را دست داده است.

«ارزان خورها» به داستان کالر، یک پایگان سابق، می‌پردازد که در آپارتمانی نزدیک به یک پارک عمومی زندگی می‌کند؛ جایی که چهار پیرمرد، معروف به «ارزان خورها»، هرروز جمع می‌شوند و غذای ارزان قیمت می‌خورند. کالر، که ابتدا از روی کنجکاوی و سپس از روی وسواس به آن‌ها توجه می‌کند، شروع به مشاهده این افراد و سپس دوستی با آن‌ها می‌کند؛ او مجذوب وجود آن‌ها و نماد‌هایی می‌شود که برای زندگی او و جامعه اطرافش به همراه دارند.

داستان در سالن‌بزرگ می‌گذرد؛ شهری که توماس برنهارد با آن پیوندی عمیق داشت. اما این شهر در داستان به عنوان یک منطقه دلگیر و ساکن به تصویر کشیده شده است. نه به عنوان مقصدی زیبار آلب. در واقع، فضای داستان به صورت کاراکتری مستقل عمل

داستان در سالن‌بزرگ می‌گذرد؛ شهری که توماس برنهارد با آن پیوندی عمیق داشت. اما این شهر در داستان به عنوان یک منطقه دلگیر و ساکن به تصویر کشیده شده است. نه به عنوان مقصدی زیبار آلب. در واقع، فضای داستان به صورت کاراکتری مستقل عمل

داستان در سالن‌بزرگ می‌گذرد؛ شهری که توماس برنهارد با آن پیوندی عمیق داشت. اما این شهر در داستان به عنوان یک منطقه دلگیر و ساکن به تصویر کشیده شده است. نه به عنوان مقصدی زیبار آلب. در واقع، فضای داستان به صورت کاراکتری مستقل عمل



گوهر شاهوار ۹۳



چشم ابر گریان شد، روی باغ خندان

وصف فروردین در شعر شاعران سبک خراسانی

علی باقریان

بازخوانی

یکی از ویژگی‌های شعر سبک خراسانی، که سبک غالب شاعران سده‌های چهارم و پنجم هجری است، وصف طبیعت است؛ چه به عنوان هدف شعری مستقل، چه به عنوان مقدمه‌ای بر قصیده مدحی که قالب محبوب ایشان بود. مشهورترین سخنگویان این سبک، از رودکی گرفته تا فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و مسعود سعدسلمان، همه، به طبیعت توجه داشته‌اند و آن را دستمایه آفرینش قرار داده‌اند. اما، از آنجا که بیشتر این شاعران دم را غنیمت می‌شمردند و اهل خوشباشی بوده‌اند، روشن است که طبیعت را نیز با همین نگاه می‌نگریسته‌اند و برای همین می‌خواستند، و شورانگیزترین و فرح‌بخش‌ترین جلوه طبیعت که بایست آن را مغتنم شمرد، بهار است. این است که شاعران مذکور، از طبیعت و آنچه بدان منسوب است، بیشتر به این فصل نظر داشته‌اند؛ به ویژه به فروردین که طبیعت بهار است. برای درک نوع نگاه شاعران سبک خراسانی به این موضوعات، هیچ‌کاری سودمندتر از خواندن اشعار آن‌ها نیست.

فرخی سیستانی

ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر که بیاراست همه روی زمین را به گهر یا مگر زین نم پیوسته زمین گوهر زاد همچو زایب صدف از باران پاکیزه دُرُر ابر فروردین هرروز همی بارد دُرُ و آن همی کردد گوهر به دل خاک اندر کرم کز تو^[۱] پریشم کند آن نیست عجب چه عجب از زمی^[۲] ار دُر دهد و گوهر بر هر هرکه از خانه به دشت آید چندان که رُود بر گهر پای نهد چون سپه اسکندر باغ چون مجلس کسرا شده پُر حور و پری راغ^[۳] چون نامه مانی^[۴] شده پُر نقش و صُور روز نوروز است امروز و چو امروز گذشت کس بدین در نرسد تا نرسد سال دگر

منوچهری دامغانی

ابر آذاری^[۵] برآمد از کران کوهسار باد فروردین بچینیید از میان مُرغزار^[۶] این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار و آن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار این یکی گویا چرا شد نارسیده چون مسیح؟ و آن یکی بی‌شوی چون مریم چرا برداشت بار؟ ابر دبیادوز دبیادوز دوازده اندر بوستان باد عنبرسوز عنبر سوزد اندر لاله زار این یکی سوزد ندارد آتش و مجمر^[۷] به پیش و آن یکی دوزد ندارد رشته و سوزن به کار ناله^[۸] مشک است هرج آن بنگری در بوستان دانه دُر است هرج آن بنگری در جویبار

[۱] تود، توت.

[۲] زَمی، زمین.

[۳] راغ، صحرا.

[۴] نامه مانی: کتاب پرنقش و نگار مانی، پیامبر نقاش، که «ارژنگ»، نام داشت.

[۵] آذار، ماه اول بهار.

[۶] مُرغزار، سبزه‌زار.

[۷] مجمر، آتشدان.

[۸] ناله، کیسه ماندنی زیر شکم آهوی نر که حاوی مشک است.

قطران تبریزی

بهشت عَدَن^[۱] شد گیتی ز فَرّ ماه فروردین کنون می‌خوردن آیین دان و رامش کیش و شادی دین کنون بلبل به باغ آمد ز بانگش دل به داغ آمد بر از شمع و چراغ آمد زمین از نرگس و نسربین شود بیدار خفته گل، شود عنجه شکفته گل همه بستان نهفته گل، همه هامون گرفته طین بنفشه برده بار خُوش میان شنبلید گش^[۲] چو گوگرد از بر آتش چو زَر لاجورد آگین شکفته در چمن لاله چو روی ترک ده ساله نشسته در سمن زاله چو عکس ماه بر پروین^[۳] دمید به بر کران گل چو زلف دلبران سنبل به گل بر ناله بلبل چو بانگ عاشق مسکین هواروی زمین شسته در او صد گونه گل رسته گل و شمشاد پیوسته چو پرداز^[۴] نگار چین

امیر معزی

ز فَرّ باد فروردین جهان چو خُلد رضوان^[۱] شد همه حالش دگرگون شد، همه رسمش دگرسان شد توانگر گشت و خوش طبع و جوان از عدل فروردین اگر درویش و ناخوش طبع و پیر از جوَر اَبان شد خُلّی^[۲] بست و خُلّل^[۳] پوشید باز اندر مه نیشان اگر در ماه تشرین^[۴] از حلی وز خُلّه عریان شد گل اندر گل مرگب کرد بوی باد نوروزی چو از گل گل پدید آمد، گلستان چون گلستان شد مگر باد صبا مینا و مرجان داد گلین را که برگش جمله مینا گشت و بارش جمله مرجان شد مگر رشک است پروین را و نسربین را ز یکدیگر که این بر خاک پیدا شد چو آن بر چرخ پنهان شد میان باغ و ابر اندر خلاقی هست پنداری که روی باغ خندان شد چو چشم ابر گریان شد

[۹] عَدَن، جاودان.

[۱۰] گش، زبیا.

[۱۱] پروین، مجموع شش ستاره که مانند خوشه انگور به نظر می‌رسند.

[۱۲] پرداز آرایش.

[۱۳] خُلد رضوان، بهشت، که فرشته‌ای به نام «رضوان»، نگهدار آن است.

[۱۴] خُلّی، جمع «خُلّی» به معنی «پیرایه».

[۱۵] خُلّل، جمع «خُلّه»، به معنی «جامه نو».

[۱۶] تشرین، ماه پاییزی.

نگاهی به کتاب «سکوت همچون سلاح» که به یکی از نویسندگان مهم شوروی می‌پردازد

شناخت نامه ایساک بابل

نیز سرنوشت مشابهی پیدا کردند و هنوز هیچ نشانه‌ای از وجود آن‌ها در دست نیست. نامه‌های بابل به دوستان و آشنایانش در شوروی، که سر به هزاران عدد می‌زند غالباً توسط دریافت‌کنندگان نگران این نامه‌ها نابود شد. یا، اگر هم این افراد خودشان دستگیر شدند، نامه‌ها به دست آن‌ها نرسید. [پلیس مخفی] افتاد و متعاقباً نابود شد. زندگی نامه‌ها، مقالات ستایش‌آمیز و کتاب‌های خاطرات، که در دیگر کشورها معمولاً در پی مرگ نویسنده‌های بزرگ و معروف نوشته و چاپ می‌شوند، در مورد بابل نانوخته باقی مانده است. هم عصران بابل که او را خوب می‌شناختند و از دوره وحشت استالینی جان سالم به در برده بودند، به مرور زمان درگذشتند، و آن‌ها هم که زنده ماندند، چیز چندان زیادی درباره روابطشان با بابل نگفتند. اگر بخواهیم از فرمول بندی ناگزیر جرج اورول، نویسنده انگلیسی، استفاده کنیم، بابل به «سپاه‌جاله حافظه» افتاده بود.

«سکوت همچون سلاح» بازرنو «ایساک بابل، زندگی و داستان‌هایش»، اثری پژوهشی است که نویسندگان مختلفی آن را به نگارش درآورده‌اند و با ویراستاری گریگوری فریدین و ناتالی بابل، شکل کتاب به خود گرفته است. مقالات این کتاب تلاشی هستند برای بررسی جنبه‌های مختلف زندگی و آثار و جایگاه بابل که می‌تواند به درک عمیق‌تر از این نویسنده، آثار و زمانه او کمک کند.

«سکوت همچون سلاح» ایساک بابل، زندگی و داستان‌هایش، ویراسته گریگوری فریدین و ناتالی بابل، ترجمه بیژن اشتری، نشر ثالث، ۵۴۰ صفحه، ۵۵۰ هزار تومان.

«سکوت همچون سلاح» ایساک بابل، زندگی و داستان‌هایش، ویراسته گریگوری فریدین و ناتالی بابل، ترجمه بیژن اشتری، نشر ثالث، ۵۴۰ صفحه، ۵۵۰ هزار تومان.

«سکوت همچون سلاح» ایساک بابل، زندگی و داستان‌هایش، ویراسته گریگوری فریدین و ناتالی بابل، ترجمه بیژن اشتری، نشر ثالث، ۵۴۰ صفحه، ۵۵۰ هزار تومان.



ایساک بابل از نویسندگانی بود که قربانی تصفیه‌های استالینی در «عصر وحشت» شد. مأموران امنیتی شوروی در صبح ۱۵ ماه مه ۱۹۳۹ به خانه نویسنده آمدند و او را، به همراه تمام آرشیوسش که شامل نوشته‌های منتشر نشده‌اش هم می‌شد، با خود به مقر پلیس مخفی بردند. بابل در دادگاه‌های نمایشی بدنام محاکمه و به خیانت و جاسوسی متهم و در ژانویه ۱۹۴۰ اعدام شد. تلاش برای حذف و پاک‌کردن بابل از آذهان توسط حکومت‌ها محدود زیادی موفق بود؛ تقریباً نیم قرن، زندگی ایساک بابل مایه‌نومیدی زندگی نامه نویسندگان است. من، از ۱۹۶۲ تا کنون، قریب پنجاه سال، به دنبال این کار بوده‌ام؛ هرچند به صورت منقطع و پراکنده. البته مشکل اصلی برآمده از این واقعیت محرز است که دستگیری بابل در ۱۹۳۹ موجب حذف وی از ادبیات روسی شد. کتاب‌ها و نوشته‌های چاپی بابل از کتابخانه‌ها و کتاب فروشی‌ها جمع‌آوری و معدوم شد و غالب کسانی که کتاب‌هایی از بابل را در کتابخانه‌های شخصی‌شان داشتند، از شدت ترس، این کتاب‌ها را سر به نیست کردند. دست‌نوشته‌ها و دیگر مطالب چاپ نشده بابل که به دست پلیس مخفی افتاده بود،

«سکوت همچون سلاح» ایساک بابل، زندگی و داستان‌هایش، ویراسته گریگوری فریدین و ناتالی بابل، ترجمه بیژن اشتری، نشر ثالث، ۵۴۰ صفحه، ۵۵۰ هزار تومان.